

گریز

(مجموعه داستان های کوتاه)

سید سلمان رضوی

انتشارات المین

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری:
شابک
وضعیت اثر
موضوع
موضوع

رضوی، سلمان، ۱۳۳۱-
: گریز / سید سلمان رضوی
: ساری - شلفین، ۱۳۹۸
: ۲۳۳ ص
: ۴-۴۵۴-۱۰۰-۶۰۰-۹۷۸
: فیپا
: داستان های کوتاه- قرن ۱۴
short stories, persian - 20th century :

رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

۱۳۹۷ ۴ ۸۶۴۳ ض / ۸۰۷۵ pir
: ۲ / ۳ / ۸
: ۸۹۷۹ ۴

گریز
مجموعه داستان کوتاه
سید سلمان رضوی
انتشارات شلفین
ویراستار: مریم السادات رضوی
طرح روی جلد: مریم السادات رضوی
چاپ اول- ۱۰۰۰ نسخه- ۱۳۹۸
نشانی: قائم شهر
مازندران- ساری، تلفکس ۰۱۱-۳۳۲۹۷۷۶۷
Email: shelfin – sari @ yahoo . com

هرگونه تجدید چاپ، تهیه فیلم و ترجمه به زبان‌های دیگر، بدون اجازه مؤلف ممنوع است.

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۲	۱- سرخه حصار
۲۱	۲- دشوو
۲۵	۳- ایوانا و رهای کره ماه
۲۸	۴- کت رس به گل رز
۳۰	۵- مادر با فرندان
۳۳	۶- در خدا
۳۶	۷- حق و انان
۳۹	۸- از سنگ علف نمی‌بید
۴۲	۹- یکشنبه
۴۶	۱۰- تنها
۵۱	۱۱- میهمانی دل‌پذیر
۵۵	۱۲- مادر! میگم این نبود
۵۶	۱۳- گرگ و گوسفند
۶۰	۱۴- با لبخند نگاهم می‌کرد
۶۳	۱۵- مجسمه‌ای برای مظلومیت زن
۶۸	۱۶- ضامن
۷۱	۱۷- ای کاش سوار مینی‌بوس نمی‌شدم
۷۷	۱۸- آخرین دیدار
۸۰	۱۹- شهزاده خانم در لانه دیو
۸۲	۲۰- عید دیدنی

- ۲۱- اتومبیل مثل گلوله‌های که از تفنگی..... ۸۷
- ۲۲- به یاد ندارم کی؟..... ۹۲
- ۲۳- تقصیر من نبود..... ۹۸
- ۲۴- تنها یک خاطره خوش..... ۱۰۴
- ۲۵- فصلی از زندگی..... ۱۱۳
- ۲۶- جای ترمینال..... ۱۱۸
- ۲۷- تولید که بازی نیست..... ۱۲۱
- ۲۸- نیمکت شکسپیر..... ۱۳۰
- ۲۹- با به جا..... ۱۳۳
- ۳۰- یا مشتاق علی شاه کمکم کن..... ۱۳۶
- ۳۱- چهار نکنم..... ۱۳۹
- ۳۲- از آه کاشی (ترس از مرده)..... ۱۴۲
- ۳۳- سرخ فرود آمد..... ۱۴۴
- ۳۴- سه تار از تادئوسی خانم عبادی..... ۱۴۸
- ۳۵- با احمد آقا بیرون..... ۱۵۰
- ۳۶- شب برفی، معلم پیر..... ۱۵۵
- ۳۷- از تاریکی شب..... ۱۵۹
- ۳۸- بعد از پیروزی..... ۱۶۶
- ۳۹- یاد او..... ۱۷۰
- ۴۰- رنگ زرد کارخانه‌ها و سرخ صراف..... ۱۷۷
- ۴۱- عبدالله زیگ..... ۱۸۳
- ۴۲- ضربه کاری ۱..... ۱۸۷
- ۴۳- ضربه کاری ۲..... ۱۹۰
- ۴۴- اگر الفبای حقوق را می‌دانستم؟..... ۱۹۶
- ۴۵- گریز..... ۲۰۰

- ۴۶- دست فروش کوچک ۲۰۳
- ۴۷- ما شدیم شکر فروش کوبا! چین هم شده آمریکا ۲۰۶
- ۴۸- چگونه جبهه حریر؟ عمر آب در زمین ۲۱۰
- ۴۹- تابلو ۲۱۳
- ۵۰- سفری به درون سیب انیشتین ۲۱۷
- ۵۱- موسیقی متن فیلم در چشم باد ۲۲۲
- ۵۲- وکیل خوب ۲۲۵
- ۵۳- پیرزی ۲۳۰

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

مقدمه

با درس‌های شیرپایند، در اقامت داستان کوتاه مغرب زمین با ۲۰۰ سال قدمت، در ایران، مادرخوانده‌ای بنام غزل، با پیشینه هزار سال دارد. پائیز، زیباترین فصل سال؛ گرما، شدید آفتاب، از دشت و باغ می‌گریزد. هیچ منظره‌ای برای من، دل‌انگیزتر از ساقه‌های تراشیده شالی نیست. میان ساقه‌های شالی درو شده، برسد، علف‌های هرز، بهار دوم را جشن می‌گیرند. زیبایی تابش آفتاب، در ماه مهر، ترا هر سال، به خود می‌خواند با همین امیدهاست، که زندگی جاری است؛ و جشن بهبهان همه‌چیزا خداوند آفریننده آن.

استاد حجت‌اله حیدری سوادکوهی، شاعر گرانقدر، می‌نویسد: «من به من دل گرمی داد. هر چه نوشتم، گفت: «خوب است. باز هم بنویس!» من گفتم: «من گفتم: «اساساً در واقعیت، یک نظم منطقی هست، که به بیراهه نمی‌رود. موضوع را خوب نشان بده! تو حادثه را می‌بینی. اگر درست بیان کنی! خواننده متوجه نخواهد شد.»

او اولین راهنما و مشوق من بود.

اما بزرگ‌ترین داستان‌نویس کشور، مرا به خانه‌اش دعوت کرد. آن شب تاریخی را، فراموش نمی‌کنم. مردی با صحنه صدر و دنیایی به بزرگی دنیا، هرچه لازم بود، به من گفت، سپس ادامه دادند: «دوره داستان بلند به پایان نرسیده، اما کوتاه، بهتر است. رمان مثل ساختمانی را می‌ماند، که ممکن است در را به‌روی خودت ببندی؛ اما در داستان کوتاه، بهتر می‌توانی از همه عمرت استفاده کنی. داستان کوتاه، در اوج، خیلی باید قوی بنویسی. بسیار کار سحنی هم است. در این راه تنها مشوق تو که تو را وادار به رفتن می‌کند. خودت هستی. انتقاد می‌کنند. باید تحمل همه اینها را داشته باشی. هیچ‌کس هم نمی‌تواند خسته نباشی! آقای سلمان! همه گمان می‌کنند که می‌توانند بنویسند، اما از ده هزار نفر، فقط یک نفر می‌تواند تا آخر این خط را برود. نمی‌خواهد به بروی من باشی. باید از من جلو بزنی. مثل شکستن لایه‌های جو، تا برسیم به نورش...»

آن شب را، هم حفظ آن را خوب در خاطرم دارم. بسیاری از کتب پایه را به من معرفی کرد. «با استفاده از نمادها، می‌توانی داستان را بنویسی، این با زبان سمبلاستیک دارد. در کتاب‌های نمونه، استفاده از نمادها را یاد بگیر. بورشرت، رومن تار و از ترجمه‌های خوب، مثل کاوه سید حسینی، ابوالحسن نجفی و صفدر تقی‌زاده و... اینجا بود که گفت: «می‌دانی چگونه باید بخوانی؟»

تا کلاس نهم به علت عدم دسترسی به داستان‌های بسیار رنج بردم. از همه اطرافیان خواهش می‌کردم برایم قصه تعریف کنند. همه به سبب من فراری بودند. یک ساعت در ذهنم سفر می‌کردم. موقع بازگشت از آن سفر خیالی، به اول بازی گشتم، دقیقاً به همان نقطه آغاز. وقتی به کلاس دهم به فام‌شهر آمدم. عضو کتابخانه شدم. به جای درس، داستان می‌خواندم. خلایقیت. تنها سرمایه یک نویسنده، اهدایی خداوند است.